

## سخنی پیرامون سی ام تیر ۱۳۳۱

خسرو شاکری استاد بازنشسته تاریخ (مؤسسه تحقیقات عالی علوم اجتماعی، پاریس)

پنجاه و پنج سال پیش، هنگامی که جنبش ملی کردن نفت با گام‌های استواری به پیش می‌رفت، دو قدرت بزرگ نفت خوار غربی و کارگزاران بومی آنان دست اندر کار سد کردن راه آن شدند. راهی که بریتانیا از همان لحظه پس از ملی کردن نفت اختیار کرده بود اکنون به خط مشی دولت آمریکا نیز بدل می‌شد. هنگامی که بریتانیا و آمریکا از محکوم کردن دولت ایران در مراجع بین‌المللی، که می‌بایستی در سطح ملی به شکست و برکناری مصدق می‌انجامید، مأیوس شدند، نبرد آنان علیه ملت ایران وارد مرحله دیگری شد. این مرحله اعمال فشار به شاه و مجلسیان برای برکناری مصدق از طریق صدور فرمان برای نخست‌وزیر دیگری بود. نامزد بریتانیا در درجه نخست سید ضیاء الدین طباطبائی بود، که به عنوان هوادار و کارگزار بریتانی در سال ۱۹۲۱/۱۲۹۹، تحت فرماندهی ژنرال آیرونساید (Ironsides) و با دستیاری مأمور اطلاعاتی سفارت بریتانیا در تهران سروان سمایت (Smythe) کودتایی را با نیروهای قزاق تحت فرمان رضا خان به اجرا گذاشته و به نخست‌وزیری رسیده بود.<sup>۱</sup> اما از آنجا که «دو پادشاه [دیکتاتور] در اقلیمی ننگ‌جند،» وی سه ماه بعد توسط رضاخان، که نیروهای نظامی را تحت فرمان داشت، از ایران تبعید شد، چه تشخیص بریتانیا این بود که یک دیکتاتور نظامی بی‌سابقه‌ی سیاسی بهتر می‌توانست برنامه‌ی نئواستعماری وی را به اجرا گذارد. پس از برکناری رضا خان در شهریور ۱۳۲۰ سید ضیاء توانست برای انتخابات مجلس چهاردهم (۱۳۲۲) به ایران بازگردد و خدمتگزاری خود برای بریتانیا را از سر بگیرد. از آن زمان تا سی ام تیر بریتانیا مداوماً می‌کوشید برای استقرار مجدد سلطه‌ی خود بر ایران سید ضیاء را به صدارت برساند، اما نه شاه و قدرت جدید صحنه‌ی سیاسی ایران، آمریکا، نه شوروی که اکنون یک پای معاملات بر سر ایران بود، و نه فشار مردمی، چنین امری را ممکن نمی‌ساخت.

شاه که از پیش از ملی کردن نفت با آن مخالف ملی کردن نفت بود و تنها تحت فشار جنبش مردمی به آن تن داده بود، پس از ملی شدن صنایع نفت می‌خواست «شرّ» مصدق را بکشد، چه، بنابر گزارش وزارت جنگ آمریکا، «شاه از مصدق خوشش نمی‌آمد.»<sup>۲</sup> او در واکنش به فشارهای بریتانیا برای برکناری مصدق، به یک دیپلمات انگلیسی گفته بود<sup>۳</sup> «این امر [ملی کردن نفت] مایه‌ی تأسف بسیار بود، بویژه چون هیچ مجلس بعدی جرأت

---

<sup>۱</sup> بر خلاف آنچه محققین ساکن بریتانیا مدعی شده‌اند، این کودتا توسط وزارت هند (Government of India) و وزات جنگ بریتانیا، زیر نظر سر وینستون چرچیل، از مدت‌ها پیش برنامه‌ریزی شده بود و با یافتن افسر قزاقی به نام رضا خان توسط سمایت، که بلافاصله توسط سفارت بریتانیا به سمت فرماندهی نیروهای قزاق برگزیده شد، به مورد اجرا گذاشته شد. برای قرائت شرح و تحلیل این کودتا بنگرید به اثر زیر که ترجمه‌ی فارسی آن تحت نام: خ. شاکری، میلاد زخم: جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران، توسط نشر اختران منتشر شده است:

C. Chaqueri, *The Soviet Socialist Republic of Iran. Birth of the Trama*, Pittsburgh, Pittsburgh University Press, 1995.

<sup>۲</sup> USARMA, Tehran to Washington DC, USNA, 788.80 (W)/5-51951.

<sup>۳</sup> Lunch with H.I.M. the Shah, 15 March 1951; FO 248/1518.

تخواهد کرد این مصوبه را لغو کند. او [شاه] نمی دانست که گام بعدی در مسئله ی نفت چه خواهد بود، و اظهار تأسف کرد که امکان آن نبود که از جنبش [ملی ای] جلوگیری کرد که جبهه ی ملی برای ملی کردن نفت به راه انداخته بود. او بر این نظر بود که شرکت نفت می توانست ۵ بود در مرحله ای پیشتر برای پذیرفتن خواست های دولت ایران [رزم آراء] آمادگی بیشتری از خود نشان دهد، تا از ملی کردن نفت پرهیز شود.

شاه همین اظهار تأسف خود از ملی کردن نفت را نیز به اطلاع سفیر آمریکا رساند. سفیر آمریکا گریبی در گزارشی به تاریخ هفتم مه ۱۹۵۱، یعنی یک هفته پس از انتخاب مصدق به نخست وزیری، به دولت متبوع خود از ملاقات اش با شاه در دو روز پیش نوشت: «شاه کاملاً در مورد قانون ملی کردن نفت و انتخاب مصدق ناخرسند است، اما بر اساس نظامنامه ی مجلس چاره ای نداشت جز آنکه هر دو را بپذیرد. او اشاره کرد که انتظار نداشت مصدق مدت زیادی دوام آورد. او [شاه] در باره ی حل مسئله ی نفت بدبین است.»<sup>۴</sup>

در ژوئن ۱۹۵۱/خرداد ۱۳۳۰ اسدالله علم دستیار شاه با یک دیپلمات انگلیسی ملاقات کرد و گزارش داد که اکثریت نمایندگان مجلس و سناتور ها با «خط افراطی» دولت مصدق توافق نداشتند. اما «آنان را بیش از آن از جبهه ی ملی ترس برداشته است که بتوانند با اراده ی دولت مخالفت کنند.» برای اینکه ایشان را «به سر عقل آورَد»، «ضروری» بود که «شوکی چون قطع عرضه ی نفت» یا «شورشی از جانب کارگران بیکار نفت آبادان» صورت گیرد و آنان را «آماده سازد تا مصدق را واژگون کنند»<sup>۵</sup>

سید ضیاء و احمد قوام، با همه ی رقابت های خود، می کوشیدند با یکدیگر در تماس باشند. سلیمان شاملو، که خبرنگار محلی آسوشیتدپرس بود، در سی و یکم اوت ۱۹۵۱/نهم شهریور ۱۳۳۰ به سفارت آمریکا اطلاع داد<sup>۶</sup> که سید ضیاء سخت دست اندر کار برانگیختن مجلسیان برای براندازی مصدق و انتخاب او به عنوان نخست وزیر بود. او به قدرت خود برای «فلج کردن» تهران از طریق اعتصاب نانوایان و قصابان اعتماد زیادی داشت. سید ضیاء همچنین کوشیده بود کاشانی را قانع سازد که خود را از رودرروی بین مصدق و سید ضیاء دور نگهدارد. بنابراین بر یک منبع دیگر سفارت آمریکا، کاشانی و سید ضیاء به یک «تفاهم مالی» هم رسیده بودند که، در صورت برخورد بین مصدق و سید ضیاء، کاشانی به کربلا مشرف شود و از صحنه دور بماند.<sup>۷</sup> اما سید ضیاء در این کوشش برای دور کردن او از صحنه ناموفق ماند. چنانکه در بالا دیدیم، مخالفت شاه و وابستگی علنی سید ضیاء به

---

این امری نیست که تازه کشف شده باشد، و از همان زمان شناخته بود (نگاه کنید به ح. مکی، وقایع ۳۰ تیر ۱۳۳۱، بخش «اختلافات مصدق با دربار»، و نیز صص ۹۴ به بعد)، اما اکنون مستند می شود.

<sup>4</sup> Grady to Department of State, 7 May 1951; USNA, RG 84/ Box 29, Confidential Files.

<sup>5</sup> Confidential Minutes, ? June 1951; FO 248/1527.

<sup>6</sup> Richard to Washington, "Conversation between Embassy Source and Seyyed Zia ...," 12 September 1951; USNA, 788.00/9-1251.

<sup>7</sup> Richard to Washington, "Conversation between Embassy Source and Seyyed Zia ...," 12 September 1951; USNA, 788.00/9-1251.

بریتانیا تحمیل او را به شاه دشوار می کرد . دست آخر، بریتانیا رضایت داد که فعلاً قوام چون یک دولت محل جانشین مصدق شود و سید ضیاء در انتظار بنشیند.

قوام که همواره مترصد بود تا خود را مجدداً به صدارت برساند، پس از بازگشت به تهران، در اوایل خرداد ۱۳۳۱ نامه ای توسط وزیر دربار علاء برای شاه فرستاده و در آن از شاه «استدعا» کرده بود «تا نامه ی بیموردی را که از پاریس [در مخالفت با مجلس مؤسسان و ازدیاد قدرت شاه] نوشته بود فراموش نمایند»، و سپس به «دستبوس» شاه رفته بود.<sup>۸</sup> با همین قصد بود که قوام برای جلب نظر آمریکا به خود، در پائیز ۱۳۲۹، به یک رابط سفارت آمریکا گفته بود: «به آمریکائیان بگوئید که من همواره موافق سیاست آمریکا در ایران بوده ام و خواهم بود . هیچ چیز این موضع را تغییر نخواهد داد.»<sup>۹</sup> بر همین نسق، عباس اسکندری در نوزدهم آبان ۱۳۳۰ از جانب قوام به سر جاسوس بریتانیا زهنر (Zaehner) «اطمینان خاطر داد که خواست قوام این بود که از نزدیک با بریتانیا کار کند و از منافع مشروع وی [دولت بریتانیا] در ایران حفاظت نماید، بدون آنکه استقلال سیاسی و اقتصادی ایران مختل شود» - گویی تحقق این دو هدف متضاد با ی کدیگر میسر بود! هنگامی که زهنر به او گفت که در جهان کنونی «دیگر چیزی به نام استقلال اقتصادی وجود ندارد»، اسکندری پاسخ داد «این امر را قوام می فهمد و وی بسیار مرجح می داند که نفوذ بریتانیا در ایران اعمال شود، و نه نفوذ آمریکائیان، که احمق و بی تجربه اند، و نه نفوذ روسیان که دشمن ایران اند.» او افزود که در صورت زمامداری قوام «منافع مشروع [!] تجاری بریتانیا در ایران از نو مستقر خواهند شد.»<sup>۱۰</sup>

گفتنی است که در اواخر دسامبر ۱۹۴۸ (دیماه ۱۳۲۷)، یعنی نزدیک به نه ماه پس از تبعیدش به اروپا به فرمان شاه، قوام همین عباس اسکندری، دستیار وفادارش، را برای مذاکره با سفارت آمریکا روانه کرده بود تا پیرامون مسائل گوناگونی بویژه بازگشت قوام به قدرت مذاکره کند. بنابر گزارش سفارت آمریکا:

عباس اسکندری گفت تنها امید ایران برای یک دولت موثر قوام السلطنه است . او کارنامه ی دولت های حکمی، هژیر، و ساعد را مرور کرد و آن ها را با کارنامه قوام مقایسه کرد. اسکندری اعتراف کرد که او در بازگشت قوام به قدرت نفع شخصی داشت، و اظهار داشت که این قوام بود که او، اسکندری، را شهردار تهران و سپس نماینده ی مجلس از همدان کرده بود . او در ادامه گفت که قوام تنها مدافع صمیمی یک سیاست هوادار آمریکا در ایران بود. کارنامه ی او ثابت می کرد که او به نحوی مستمر از مناسبات نزدیک تری بین ایالات متحده ی آمریکا و ایران پشتیبانی کرده بود، و در برابر «تجاوز کاری همسایه ی بلندپرواز تر ما» [شوروی] ایستادگی کرده بود. اسکندری اظهار امیدواری کرد که معاون وزارت خارجه ی آمریکا آلن (Allen) از فرصت دیدار

<sup>۸</sup> مهدی نیا، زندگی سیاسی قوام السلطنه، تهران، ۱۳۶۵، صص ۲۷-۶۲۶.

<sup>۹</sup> Secret Embassy Telegram 972, 27 October 1950, USNA, RG 84/Box 28. (تأکید افزوده)

<sup>۱۰</sup> Minute by Zaehner, 10 November 1951, FO 248/1514; cited in Bill, *Musaddiq*, pp. 234-5.

کنونی خود از ایران استفاده خواهد کرد و نزد شاه بر لزوم یک دولت قوی تأکید خواهد ورزیده،  
و، اگر آقای الن صلاح بداند، اشاره کند که قوام... رهبر چنین دولتی است.<sup>۱۱</sup>

اسکندری همچنین به سفارت آمریکا گفت که آن دولت با همسان کردن سیاست خود با سیاست بریتانیا اشتباه  
بزرگی مرتکب می‌شود، در حالی که مردم ایران احساس نفرت شدیدی نسبت به بریتانیا داشتند. آمریکا بایستی  
این احساسات مردم ایران را در نظر می‌گرفت و این شبهه را ایجاد نمی‌کرد که گویا دنیا له رو بریتانیا بود. او  
همچنین اظهار تعجب کرد که چرا آمریکا نسبت به «طبقه‌ی روشنفکری» ایران بی‌اعتنا بود، در حالی که شوروی  
در این زمینه پیشرفت کرده بود.<sup>۱۲</sup>

در آستانه‌ی سی‌ام تیر به نظر چنین می‌رسید که کوشش‌های هواداران قوام و سید ضیاء به نتیجه رسیده و  
سفارتخانه‌های بریتانیا و آمریکا بر سر قوام به توافق رسیده بودند. تماس‌های قوام با سفارت آمریکا نتیجه‌ی  
مثبت داده بود و وی توانسته بود با هندرسون هم دو بار ملاقات کند (یک بار به مدت یک ساعت و نیم) و نظر  
شخص وی را جلب نماید - در بیست و چهارم خرداد ۱۳۳۱ / چهاردهم ژوئن ۱۹۵۲ (زمانی که مصدق هنوز در  
لاهاه به دفاع از حقوق حقه‌ی ایران مشغول بود. به نظر می‌رسد که این جلسه‌ی بوده باشد که طی آن آمریکا و  
بریتانیا نسبت به نخست‌وزیری قوام به عنوان جانشین مصدق به توافق نهایی رسیدند، توافقی که چند هفته بعد به  
حوادث خونین ۱۳۳۱ انجامید.

در چهاردهم تیر، در حالی که مصدق بر اختیارات و خارج کردن ارتش از دست شاه پای می‌فشرد، سید ضیاء به  
دیدار شاه رفت تا او را قانع سازد که مصدق را برکنار کند.<sup>۱۳</sup> با این همه، در ۱۵ تیر مجلس با اکثریت قابل  
توجهی به مصدق رأی اعتماد داد، امری که نشان می‌داد که نمایندگانی که به ریاست امام جمعه رأی داده بودند،  
هنوز از خشم مردم می‌هراسیدند و دل آن را نداشتند که رودررو با مصدق مخالفت کنند. اما سنا چنین نکرد و  
قضیه را به بهانه‌ی صدور فرمان انتصاب از جانب شاه معلق گذاشت.

سرجاسوس اینتلینجس سرویس بریتانیا در تهران زهنر (Zaehner) در گزارشی نوشت، با اینکه مصدق به مبارزه  
اش ادامه خواهد داد، در صورتی که شاه می‌پذیرفت، قوام از بخت خوبی برخوردار می‌بود.<sup>۱۴</sup> دو روز بعد (۱۹  
تیر)، زهنر، از ملاقات پرون و شاه خبر داد که طی آن شاه تأکید ورزیده بود که قصدش برکناری مصدق از  
طریق دو مجلس بود.<sup>۱۵</sup>

<sup>11</sup> Charge d'Affaires J. Somerville to Secretary of State, 21 December 1948; USNA, RG 84, File 17.

<sup>12</sup> Ibid.

<sup>13</sup> Confidential Minutes by Zaehner, 6 July 1952; FO 248/1531.

<sup>14</sup> Ibid.

<sup>15</sup> Confidential Minutes by Zaehner, 10<sup>th</sup> July 1952; FO 248/1541.

در ۲۱ تیرماه شاه، با هراس از خشم مردم، فرمان نخست وزیری مصدق را صادر کرد. در بیست و پنجم تیر مصدق به دیدن شاه رفت و ، ضمن معرفی وزیران کابینه ی جدید، اعلام کرد که می خواست وزارت دفاع را خود به عهده بگیرد. شاه با آن مخالفت کرد؛ اینجا دیگر شاه مقاومت کرد و حاضر نشد از «امتیازات» خود درگذرد. در حالی که مصدق بر اختیارات و خارج کردن ارتش از دست شاه پای می فشرده، بنابر گزارش سام فال ( Sam Falle)، افسر ایتلیجنس سرویس، در بیست و پنجم تیر، امام جمعه و یارانش متحد شده بودند و او خود بیست و پنج هزار تومان برای زرخردی او باش درباری به منظور مقابله با آنچه «گنگ های ترور» تحت نفوذ دولت می نامید و دیگر اشکال تبلیغات اهدا کرده بود.<sup>۱۶</sup>

در آستانه ی سی ام تیر، سام فال گزارش کرد که ملاقات او با قوام در روز شنبه ی پیش ممکن بود موثر واقع شده و او خود را جمع و جور کرده بوده باشد؛ او خ انه ی خود را به «مرکز فعالیت» برضد مصدق تبدیل کرده بود.<sup>۱۷</sup> بدین سان، خواست شاه و درباریان، ارتجاع در سنا و مجلس شورا، سفارت های بریتانیا و آمریکا دایر بر نخست وزیری قوام السلطنه متحقق شد و بریتانیا فکر می کرد که مصدق را از پهنه ی سیاسی ایران به بیرون افکنده بود. بدین سان، شاه سرانجام به اعماق تله ی بریتانیا درغلنیده بود.

سر انجام، در ۲۶ تیر مجلس به قوام رأی اعتماد داد. همان شب حسین علاء از جانب شاه به قوام تلفن کرد و گفت فرمان نخست وزیری او صادر خواهد شد، و وی از هم اکنون بایستی مسؤولیت نخست وزیری را به عهده بگ یرد. در این زمان رئیس شهربانی (سرتیپ کوپال) و فرماندار نظامی تهران (سرلشگر علوی مقدم) در حضور قوام بودند، و وی به ایشان گفت که از آنان می خواست که «نظم را در تهران حفظ کنند. با احتیاط عمل کنند، اما بایستی [بر مردم] روشن سازند که هیچ آشوبی تحمل نخواهد شد.» در همین زمان تانک هایی به آن مناطق شهر اعزام شدند که ممکن بود دچار «آشوب» شوند. فرماندار نظامی و رئیس شهربانی به قوام گفتند که با حمایت او هیچ مشکلی در حفظ نظم وجود نداشت. روز بعد در ساعت نه و سی دقیقه ی صبح قوام به حضور شاه رفت و سپس به رابط سفارت آمریکا گفت که «شاه واقعاً اعتماد به او را آغازیده بود و قصد داشت با وفاداری با او کار کند.»<sup>۱۸</sup>

قوام که شدیداً خواهان انحلال مجلس بود، تا بتواند بدون مانع هرکاری بخواهد بکند، از دو سفارت آمریکا و بریتانیا خواست در این زمینه هم ازو حمایت کنند، و آنان این درخواست او را پذیرفتند و انحلال مجلس را به شاه قویاً توصیه کردند.<sup>۱۹</sup> پس از اینکه مصدق بر شاه روشن داشته بود که خواهان کنترل وزرات جنگ نیز بود، قوام انحلال مجلس را شرط نخست وزیری خود قرار داد، چه فکر می کرد اکنون شاه در وضعیتی بود که نمی توانست آن را نپذیرد. اما شاه از قوام و سیدضیاء همانقدر می ترسید که از مصدق، با این تفاوت که بنادرستی تصور می

<sup>16</sup> Confidential Minutes by S. Falle, "Situation Report," 16 July 1952; FO 248/1539.

<sup>17</sup> Confidential Minutes by S. Falle, "Situation Report," 16 July 1952; FO 248/1539.

<sup>18</sup> Henderson to Secretary of State, 18 July 1952; USNA, 788.13/7-1852.

<sup>19</sup> Middleton to Eden, 28 July 1952; FO 371/ EP 98602, cited in Azimi, *Iran. The Crisis of Democracy*, p. 289.

کرد که براندازی سلطنت او توسط آن دو با حمایت بریتانیا و آمریکا در سر بزنگاه محتمل تر از چنین کاری توسط مصدق با تکیه به مردم بود.

یکی از نگرانی های قوام مسئله ی مالی بود و افسر اینتل یجنس سرویس سام فال به او توصیه کرد که در مورد آن با سفیر آمریکا هندرسون صحبت کند . در روز بیست و هشتم تیر قوام با هندرسون به مدت یک ساعت ملاقات کرد. قوام، ضمن بیان رضایت خود از دیدار با سفیر آمریکا، به ارسنجانی گفت «سفیر آمریکا اطمینان داده [بود] که دولت متبوعش مبلغ قابل توجهی کمک بلاعوض خواهد داد تا کار کسر بودجه به جایی برسد، « یعنی همان مبلغی که می توانسته بود فشار مالی بریتانیا بر مصدق را تخفیف دهد . قوام در جواب نگرانی ارسنجانی پیرامون حمایت میدلتون گفت «آن ها [انگلیسیان] پیغام داده اند همه گونه موافقت و همراهی را خواهند کرد.»<sup>۲۰</sup> قوام در مورد تعیین وزرای اصلی کابینه با افسر اینتل یجنس سرویس سام فال به مشورت نشست . فال به سهم خود کسانی را برای انتصاب به قوام پیشنهاد کرد : منوچهر اقبال، اسدالله علم، خواجه نوری، دکتر مفخم و بهنیا . جالب آنست که قوام به مأمور اینتلی جنس سرویس گفت که می خواست وزارت خارجه را خود به عهده بگیرد «تا مناسبات نزدیک و محرمانه [close and intimate] با شما [سام فال] داشته باشم . وی همچنین آرزو کرد که میدلتون [کاردار] به سمت سفارت منصوب شود»<sup>۲۱</sup>!

در روز سی ام تیر سرلشگر علوی مقدم به قوام خبر داد که «سربازان متمرکز در میدان بهارستان اظهار داشته اند بیش ازین به مردم تیراندازی نخواهند کرد، و اگر در این امر [فرمان به تیراندازی به مردم] پافشاری شود، سلاح های خود را بر زمین خواهند گذاشت . رنگ قوام بشدت پرید و با تشدد گفت "غلط می کنند." او سپس با یک اسکورت موتوری 18 نفره به حضور شاه رفت. شاه ازو پرسید «در شهر چه خبر است؟». قوام جواب داد «قربان هیچ خبری نیست . عده ای ماجراجو هستند که سرکوب می شوند .» برای اقناع قوام دایر بر کشتار مردمی که فقط تظاهرات مسالمت آمیز می کردند، وزیر دربار علاء و افسر عالی رتبه ی ارتش شاه و دوست نزدیک وی، یزدان پناه، به دیدن قوام رفتند و به او گفتند نزدیک به پانصد نفر کشته شده بودند، شهر خیلی شلوغ و خطرناک بود. قوام گفت «این حرف ها صحیح نیست؛ از کجا می دانید؟»<sup>۲۲</sup> بدین سان، می توان دید چه کسی مسؤول قتل پانصد تن از شرکت کنندگان در تظاهرات مسالمت آمیز بود.

حسن ارسنجانی، دستیار و مشاور قوام، برغم اینکه، به قول خودش، «در جهت مخالف با هیجان عمومی مردم قرار گرفته» بود، اعتراف کرد که هیچگاه نمی توانست از «تحسین و تمجید جرأت و فداکاری مردم خودداری» کند، اما از این نیز «متأثر» بود که «که چرا این احساسات قابل تقدیس مردم «مورد «سوء استفاده»ی «عده ای خودخواه» قرار می گرفت!<sup>۲۳</sup> وی در عین حال به قوام گفت «شأن شما نیست، مانند گذشتگان، اجازه بدهید

<sup>۲۰</sup> مهدی نیا، زندگی سیاسی قوام السلطنه، صص ۴۵-۶۴۴..

<sup>۲۱</sup> Confidential Minutes by Falle, 19 July 1952; FO 248/1539.

<sup>۲۲</sup> ترکمان، تهران در آتش، تهران، بی تا، ص ۳۴۱.

<sup>۲۳</sup> نورالدین رفسنجانی، دکتر ارسنجانی در آئینه ی زمان، تهران ۱۳۷۹، صص ۶-۷۵.

مردان این مملکت را لجن مال کنند؛ اگر مصدق رفته و شما آمده اید، نباید او را لجن مال کنیم، و [ملی کردن نفت] اقدامی است که به مصلحت کشور انجام پذیرفته است تخطئه نماییم؛ این کار باعث پیشرفت ما نمی شود، ولی آبروی یک ملتی را در دنیا خواهد برد. ملی شدن صنعت نفت مربوط به مصدق نبود. یک ملتی در این راه مجاهدت کرد و دکتر مصدق در پیش بردن این آمال ملی موفقیت پیدا کرده است، پس باید او را تقدیر کرد.<sup>۲۴</sup> البته کسانی پیدا می شوند که، نه چون ارسنجانی، بل همچون قوام و هندرسون فکر می کنند.

پس از سی ام تیر، هندرسون از دید متعصبانه خود و به نادرستی، به واشنگتن گزارش کرد که در رویداد سی ام تیر حزب توده «نقش مهمی در آشوب و حمله ی مردم [!] به نیروهای انتظامی ایفا کرد،» و شعارهای ضد آمریکایی و ضد دربار در آن روز «ملهم» از حزب توده بودند. حزب توده و جبهه ی ملی، بدون یک قرار رسمی، با یکدیگر همکاری کردند.<sup>۲۵</sup> بر عکس، بنابر گزارش دستیار نزدیک قوام، حسن ارسنجانی در خاطراتش، حزب توده، در عین مذاکره با مصدق، عباس اسکندری را نزد قوام فرستاده بود «تا تحت شرایطی با دولت [قوام] همکاری کند. آیت الله کاشانی نیز اظهار تمایل کرده [بود!] که با قوام السلطنه رفع کدورت شود تا او بتواند از دولت پشتیبانی نماید، و برای این کار قرار شد کاظمی و یک نفر دیگر از سوی ایشان قوام را ملاقات کنند.»<sup>۲۶</sup> حزب توده اعلامیه معروف خود را تحت نام «جمعیت ملی مبارزه با استعمار» در غروب بیست و نهم تیر صادر کرد، امری که نشان می دهد حزب توده هیچ تدارکی با جبهه ی ملی ندیده بود و گزارش هندرسون افتراپی بیش نبود، و هدف از آن گزارش نادرست باید این بوده باشد که ترومن را قانع سازد که مصدق به همکاری با حزب توده دست زده بود و افتادن ایران به چنگ کمونیسم دیگر امری بود که در روزها و هفته های آینده متحقق خواهد شد، لذا برنامه ی کودتا بایستی به اجرا گذاشته می شد. گفتنی است که حتی پس از سی ام تیر حزب توده در روزنامه های علنی اش چون *بسوی آینده* و *نویده آینده* همچنان به مصدق می تاخت. *نویده آینده* نوشت دکتر مصدق طی پانزده ماه نخست وزیری اش تا پیش از سی ام تیر «قدم به قدم از مردم دور شده و در جهت منافع طبقات حاکمه و امپریالیسم گام برداشته است.» آیا چنین حزبی در سی ام تیر با مصدق ائتلاف کرده بود؟ آیا حزبی که روزنامه ی علنی اش مصدق را متهم ساخت که در گذشته «علناً در راه امپریالیسم گام برداشت» و «با تبدیل وطن ما به پایگاه جنگی ضد شوروی موافقت کرد»، مؤتلف مصدق بود؟ حزبی که بر آن بود که «در جریان این انحرافات [مجلس هفدهم] مصدق همه ی حقوق و آزادی های ملت ایران را مورد تجاوز قرارداد» و در آینده نیز «بی شک کسی که با ملت خود دشمنی ورزیده و کمر به خدمت استعمار بسته جز ازین راه براهی [دیگر] نخواهد رفت»<sup>۲۷</sup> متحد مصدق بود؟ در برخی از شماره های *بسوی آینده* منتشره پس از سی ام تیر از جمله می خوانیم: «مصدق بیش از پیش در ورطه ی دشمنی با مردم ایران غرق می شود. مردم ضد استعمار [ایران]

<sup>۲۴</sup> پیشین، ص ۸۶.

<sup>۲۵</sup> Henderson to Secretary of State, 29 July 1952; USNA, 788.00 (W)/7-295; USNA.00/7-2352.

مطبوعات آمریکا برای تحریک احساسات آمریکائیان این خبر دروغ را پخش کردند که چهار افسر آمریکایی در سی ام تیر به دست مردم به سختی کتک خورده بودند. (Acheson to Tehran Embassy, 25 July 1952; USNA, RG84/Box 30).

<sup>۲۶</sup> مهدی نیا، *زندگی سیاسی قوام السلطنه*، صص ۶۴۳-۶۴۳، ۶۵۳.

<sup>۲۷</sup> به نقل از محمد ترکمان، *تهران در آتش؛ کابینه ی قوام و حوادث سی ام تیر*، تهران، بی تا، صص ۳-۸۲.

طومار قوانین ارتجاعی مصدق را در هم خواهند پیچید و مزدوران امپریالیسم را که به دستور او بر منصب قدرت نشسته اند به زیر خواهد کشید»؛ «گردانندگان "جبهه [ی] ملی" بیش از پیش ماهیت خود را نشان می دهند. دکتر مصدق آخرین باقیمانده [ی] آزادی های فردی و اجتماعی مردم ایران را پایمال می کند»؛ «دکتر مصدق برای امحاء آزادی های فردی و اجتماعی مردم ایران به توطئه [ی] دامنه داری پرداخته است. "کمیسیون امنیت" که پیروز به دستور مصدق تشکیل شد وظیفه ای جز مختنق ساختن توده های ضد استعمار ایران ندارد. درین کمیسیون جنایتکارانی نظیر افشارطوس [رئیس شهربانی مصدق که به دستور سیا ربوده شد و به قتل رسید] شرکت دارند. ...»<sup>۲۸</sup> آیا نویسندگان چنین سطوری همگام و هم آوای مصدق بودند؟ تحریر یف و جعل در قاموس سفیر آمریکا هندرسون و کسانی که ازو رونویسی کرده اند حدی نمی شناسد.

در همان دیدار هندرسون، مصدق یکی از نتیجه گیری های خود را در باره ی سیاست آمریکا به وی گفت، که هندرسون با بیان دوستی اش نسبت به قوام او را برای کسب مقام صدارت تشویق کرده بود. مصدق همچنین به حمله ای تیز و طعنه آمیزی علیه آمریکا دست زد: «آمریکا جز عامل بریتانیا در خاورمیانه نیست. اظهار احساسات ضد آمریکایی که در روزهای اخیر دیده شده اند نشان دهنده ی شکست دیپلماسی آمریکا در ایران است.»<sup>۲۹</sup>

و هفته پس از سی ام تیر، در ششم مرداد ۱۳۳۱، سام فال (Sam Falle)، افسر اینتلیجنس سرویس در سفارت بریتانیا به سفیر خود گزارش داد که روز پیش سید ضیاء را دیده بود و به سید ضیاء در مورد فکر سفیر دایر بر کنار آمدن با مصدق به عنوان «تنها سنگر در برابر کمونیسم» اطلاع داده بود. سید ضیاء در عین موافقت بدانکه انگلیسیان نمی توانستند یکسره هر پیشنهادی از طرف مصدق را رد کنند، بر این نظر بود که مصدق «در نهادش برای مقابله با کمونیسم ناتوان» بود، «لذا، لازم بود هر چه زودتر از شر او خلاص شویم.» او پیشنهاد کرد که در مذاکره با مصدق می بایستی دفع الوقت می شد، و «بایستی از مصدق بخواهیم که روشن دارد، که در صورت کمک ما به او، وی چه گام هایی را می خواست در مقابله با کمونیسم بردارد، و بر او روشن کنیم که بیهوده نکوشد به ما نیرنگ بزند.» سید ضیاء بر این عقیده بود که بریتانیا نمی توانست به هیچ توافقی با مصدق برسد و همکاری بریتانیا با وی مساوی بود با از دست دادن نفوذ سیاسی لندن در ایران. سید ضیاء به نحو «شگفت انگیزی» به «استفاده از ارتش» علیه مصدق «امیدوار بود»، امری که وی یک «معامله» با ارتش خواند. آن بخش از ارتش که «هنوز به کشور وفادار بود، محتملاً آماده بود، با یا بدون م واقفت شاه، علیه حزب توده دست به عمل بزند.» او افزود که برای تدارک این کار دو ماه وقت لازم بود.<sup>۳۰</sup>

سام فال که روز یکشنبه هفتم مرداد با اسدالله رشیدیان نیز دیدار کرد، ازو گزارش گرفت که حزب توده از مصدق تقاضا کرده بود به وی اجازه افتتاح خانه ی صلح را بدهد، درغیر این صورت برای او دردسر ایجاد خواهد کرد. حزب توده همچنین حاضر می بود با وی علیه شاه همکاری کند. (تا کنون هیچ سندی دال بر صحت

<sup>۲۸</sup> بسوی آینده، به ترتیب مورخ اول دیماه ۱۳۳۱؛ دهم دیماه ۱۳۳۱؛ بیستم بهمن ۱۳۳۱.

<sup>۲۹</sup> Henderson to Secretary of State, 28 July 1952; USNA, RG84/Box 29.

<sup>۳۰</sup> Sam Falle, "Recent Interview," 28 July 1952, FO 248/1531.



گفتار رشیدیان دیده نشده است.) اما نظر خود رشیدیان بر این بود که خود حزبی راه بیاندازد و با «همکاری ارتش و ملایان کودتایی را برای حمایت از زاهدی ترتیب دهد.» او بر آن بود که این غیر ممکن نبود که سید ضیاء از زاهدی حمایت کند، چنانکه از نخست وزیری قوام هم پشتیبانی کرده بود.<sup>31</sup> این عملیات آغاز کودتای بیست و هشتم مرداد بودند.

برخی، از جمله رادیوفردها، برای توجیه جاه طلبی قوام که در سی ام تیر به همت مردم ایران در سراسر کشور شکست خورد، مدعی شده اند که اگر قوام در سی ام تیر شکست نخورده بود، وضع چنان می چرخید که، به شکرانه ی «درایت» و «چیره دستی» قوام، مسئله ی نفت حل می توانست شد و نیازی به کودتای بیست و هشتم مرداد نمی بود، و لذا باز اوضاع سیر دیگ ری را می پیموند و «انقلاب اسلامی رخ نمی داد.» چنین استدلالی آنقدر بچگانه است که نیازی نیست که هواداران آن را بی اطلاع از ابتدائی ترین شیوه های فن تاریخنگاری و علم تاریخشناسی افشا کنیم. چنین استدلالی به این می ماند که فرزندی به پدرش بر سر میز پوکر قمارخانه ای بگوید: «پدر آن ورق را عوضی بازی کردی؛ اگر بجای «آس» «شاه» بازی کرده بودی، یک میلیون می بردی، و بازی های بعدی را هم نمی باختی، و ثروت کلانی به دست می آوردیم،» الخ. اما احتمالات در جریانات سیاسی به مراتب پیچیده ترند. تعداد فاکتور ها در یک جریان (بازی) سیاسی حتی بمراتب از تعداد فاکتور ها و احتمالات بازی شطرنج نیز بیشترند. بنابر این، نمی توان به سادگی گفت که اگر این طور نشده بود، آن طور می شد. این استدلال بچگانه است و ربطی به کار علمی ندارد. مطابق چنین منطقی، همچنین می شود استدلال کرد که اگر قوام در سی ام تیر پیروز شده بود، و همه فاکتور ها هم به سود تز چنین کسانی عمل کرده بودند، باز با توجه به مواضع پروآمریکایی قوام، که در بالا نشان دادیم و فرق زیادی با خط مشی شاه نداشتند، ایران همچنان به یک شبه مستعمره ی آمریکا بدل می شد، و بدون امکان انکشاف دموکراسی، ایر ان تحت کنترل قوام پیر و سپس همدستانش در سی ام تیر، که همان کسانی بودند که پس از بیست و هشتم مرداد حاکم شدند - از سرلشگر علوی مقدم گرفته تا حسن ارسنجانی - به همانجا می رفت که رفت، تنها با این تفاوت که بجای شاه، قوام و پس از او دستیارانش یک حکومت دیکتاتوری هوادار آمریکا را ایجاد می کردند. با چنین استدلال های بچگانه و شبه علمی نمی توان قوام مستبد، قدرت طلب، همخواب سیاسی روسیه تزاری، بریتانیا، ژاپن، آلمان، روسیه ی شوروی، و بالاخره هوادار آمریکا<sup>32</sup> را که، به شهادت سرویس های اطلاعاتی ولینعمتش بریتانیا، از همان آغاز وزارتش پس از مشروطه به فساد مالی و چپاول اموال دولتی و ملی دست یازیده بود و از طرق غیر مشروع یکی از ثروتمندترین سیاستمداران زمان خود شده بود،<sup>33</sup> و سرانجام کسی که به دستورش دست کم پانصد ایرانی در سی ام تیر به قتل رسیدند، بزک کرد.

<sup>31</sup> Ibid.

<sup>32</sup> سرگذشت کامل قوام السلطنه که گرده ای از آن نشر یافته است، بزودی نشر خواهد یافت.

<sup>33</sup> India Office, LP & S/20/223; "Classe dirigeantes iranienne," Rapport par Ambassadeur de France, Téhéran, 2/12/1947; Archives du Quai d'Orsay Perse, Y-5-2;

رویداد غم انگیز و دلخراش سی ام تیر از جمله سبب شده است که برخی قوام را در برابر مصدق بنهند و بکشند از قوام چهره ی میهن دوست و خدمتگزار بسازند. دو اظهار نظر در باره ی این دو نخست وزیر پیشین ایران بر این مقایسه پرتو می افکند: یک دیپلمات انیرانی گفته بود : «قوام خود را می فروشد، اما نه برای همیشه.»<sup>۳۴</sup> او می خواهد برساند که قوام هر دم خود را به یکی از قدرت های خارجی می فروخت . یکی از مقامات عالی رتبه ی وزارت خارجه ی آمریکا به نمایندگان شرکت های نفتی آمریکا گفت «درستکاری مصدق خریدنی نبود، وگرنه شرکت نفت در این وضع مختل نمی ماند.»<sup>۳۵</sup>

روز سی ام تیر همچنین روز پیروزی ملت ایران در دادگاه لاهه بود . در مورد سیاست مصدق در امر نفت و حقانیت ایران در برابر بریتانیا و پسر عموی همدست اش به گزارش محرمانه ی وکیل دولت بریتانیا در دادگاه لاهه بسنده می کنیم . پس از آنکه سر آرنولد مکینر (Sir Arnold McNair)، قاضی انگلیسی در دادگاه لاهه، به حقانیت ایران رأی داد، در فردای سی ام تیر، وکیل مدافع بریتانیا در دادگاه، سِر اِریک بَکِت (Becket)، که در دادگاه لاهه از موضع دولت خود دفاع جانانه ای کرده بود، ولی شکست خورده بود، در یادداشتی سرّی به وزارت خارجه ی کشورش نوشت:

«سر آرنولد مکینر (Sir Arnold McNair) با رأی دادن بر ضد ما [بریتانیا] کاری تاریخی کرده است . ... اگر من هم در آن دادگاه قاضی بودم، رأی ام هم دقیقاً همانند رأی سر آرنولد مکینر [به سود ایران] می بود.»<sup>۳۶</sup>

---

روزنامه *النقاد* چاپ دمشق (بیست و هشتم ژوئیه ۱۹۵۲) گزارش داد که ثروت قوام «56 میلیون دلار تخمین زده شده» بود. ترجمه در *اسنادی از سی تییر ۱۳۳۱*، مرکز اسناد ریاست جمهوری، تهران ۱۳۳۲، ص ۳۹۶.

<sup>۳۴</sup> نقل از خاطره از قرائت متنی سال ها پیش .

<sup>۳۵</sup> Memorandum of Conversation, Department of State with representatives of UD Oil companies, 14 September 1951; USNA, 788/9-1451.

<sup>۳۶</sup> FO 371/91556, 30 August 1951; also in M. Elm, *Oil, Power, and Principle: Iran's Nationalization and its Aftermath*, Syracuse (N.Y.), 1992, p. 214.